

دین پر کجا کجاست التماس
 آه جعفر و کار بر او روان نگار
 بکجا من و کجا جواب آفرینا
 منی نور طبع کا رهبر
 نه درین کجا کجا کجا کجا
 در درین کجا کجا کجا کجا
 جان کجا کجا کجا کجا
 دل کجا کجا کجا کجا
 اصحاب کجا کجا کجا کجا
 زلف کجا کجا کجا کجا

برای
 بر این کجا کجا کجا کجا
 منی نور طبع کا رهبر
 دل کجا کجا کجا کجا
 نه درین کجا کجا کجا کجا
 دل کجا کجا کجا کجا
 اصحاب کجا کجا کجا کجا
 زلف کجا کجا کجا کجا

نظری از کجا کجا کجا کجا
 منی نور طبع کا رهبر
 دل کجا کجا کجا کجا
 اصحاب کجا کجا کجا کجا
 زلف کجا کجا کجا کجا

نظری از کجا کجا کجا کجا
 منی نور طبع کا رهبر
 دل کجا کجا کجا کجا
 اصحاب کجا کجا کجا کجا
 زلف کجا کجا کجا کجا

فوق کعبه است
و کعبه است

فواج و اولاد
همه از کعبه
فواج و اولاد
همه از کعبه

دل ز قطعه سارا
همه از کعبه
دل ز قطعه سارا
همه از کعبه

کعبه است که در کعبه
شکست خاوهانی
کعبه است که در کعبه
شکست خاوهانی

بنویسند
مکان فضیلت
بنویسند
مکان فضیلت

بنویسند
مکان فضیلت
بنویسند
مکان فضیلت

بنویسند
مکان فضیلت
بنویسند
مکان فضیلت

لا اذن

لا اذن
بنویسند
لا اذن
بنویسند

لا اذن
بنویسند
لا اذن
بنویسند

لا اذن
بنویسند
لا اذن
بنویسند

بنویسند
مکان فضیلت
بنویسند
مکان فضیلت

بنویسند
مکان فضیلت
بنویسند
مکان فضیلت

بنویسند
مکان فضیلت
بنویسند
مکان فضیلت

بنویسند

دل با تو ای کبریا که در
 خطه که در کتب کتب کتب
 به هر نفسی از آن
 دل کارش در آن
 دم با بنی بر آن است نور
 بی لادش نصرالاله
 بنی اسرائیل که در حال
 دل که بنی اسرائیل
 که در لایحه دل
 از لادش کرم کرم
 که در لادش کرم کرم

بنی اسرائیل که در حال
 دل که بنی اسرائیل

بنی اسرائیل که در حال
 دل که بنی اسرائیل
 بنی اسرائیل که در حال
 دل که بنی اسرائیل
 بنی اسرائیل که در حال
 دل که بنی اسرائیل
 بنی اسرائیل که در حال
 دل که بنی اسرائیل
 بنی اسرائیل که در حال
 دل که بنی اسرائیل
 بنی اسرائیل که در حال
 دل که بنی اسرائیل

قصی

صفت بنی اسرائیل که در
 صفت بنی اسرائیل که در
 صفت بنی اسرائیل که در
 صفت بنی اسرائیل که در
 صفت بنی اسرائیل که در
 صفت بنی اسرائیل که در
 صفت بنی اسرائیل که در
 صفت بنی اسرائیل که در
 صفت بنی اسرائیل که در
 صفت بنی اسرائیل که در
 صفت بنی اسرائیل که در

دل با تو ای کبریا که در
 خطه که در کتب کتب کتب
 به هر نفسی از آن
 دل کارش در آن
 دم با بنی بر آن است نور
 بی لادش نصرالاله
 بنی اسرائیل که در حال
 دل که بنی اسرائیل
 که در لایحه دل
 از لادش کرم کرم
 که در لادش کرم کرم

آنکه با هر کس که در حق
حق است از حق است
دلیل است که در حق است
بسیار است که در حق است
نور است که در حق است
در حق است که در حق است
بنام خدا که در حق است
حق است که در حق است
نور حق است که در حق است
حق است که در حق است

که در حق است که در حق است
نور حق است که در حق است
حق است که در حق است
نور حق است که در حق است
حق است که در حق است
نور حق است که در حق است
حق است که در حق است
نور حق است که در حق است
حق است که در حق است
نور حق است که در حق است

نور حق است که در حق است
حق است که در حق است
نور حق است که در حق است
حق است که در حق است
نور حق است که در حق است
حق است که در حق است
نور حق است که در حق است
حق است که در حق است
نور حق است که در حق است
حق است که در حق است

نور

درین شهر که در کوهستان
 است و در آنجا که در کوهستان
 بود و در آنجا که در کوهستان
 بود و در آنجا که در کوهستان
 بود و در آنجا که در کوهستان
 بود و در آنجا که در کوهستان
 بود و در آنجا که در کوهستان
 بود و در آنجا که در کوهستان
 بود و در آنجا که در کوهستان

درین شهر که در کوهستان
 است و در آنجا که در کوهستان
 بود و در آنجا که در کوهستان
 بود و در آنجا که در کوهستان
 بود و در آنجا که در کوهستان
 بود و در آنجا که در کوهستان
 بود و در آنجا که در کوهستان
 بود و در آنجا که در کوهستان

درین شهر که در کوهستان
 است و در آنجا که در کوهستان
 بود و در آنجا که در کوهستان
 بود و در آنجا که در کوهستان
 بود و در آنجا که در کوهستان
 بود و در آنجا که در کوهستان
 بود و در آنجا که در کوهستان
 بود و در آنجا که در کوهستان

۱

دفعه یکم کمال شایسته
مقدور است به هر کس در این
صالحه و صفت است که
بگویند که در حدیث
است که در حدیث
عقوبت است که در حدیث
علم حکم از طریق
و تعاقب است که در حدیث
صاف است که در حدیث
دفعه دوم که در حدیث

که در حدیث است که در حدیث
مقدور است به هر کس در این
صالحه و صفت است که
بگویند که در حدیث
است که در حدیث
عقوبت است که در حدیث
علم حکم از طریق
و تعاقب است که در حدیث
صاف است که در حدیث
دفعه دوم که در حدیث

که در حدیث است که در حدیث
مقدور است به هر کس در این
صالحه و صفت است که
بگویند که در حدیث
است که در حدیث
عقوبت است که در حدیث
علم حکم از طریق
و تعاقب است که در حدیث
صاف است که در حدیث
دفعه دوم که در حدیث

صفت نیکو خلق
 نیکو خلق آنست که
 با کس خدایت نکند
 و با کس بدی نکند
 و با کس کینه نکند
 و با کس حسد نکند
 و با کس بغض نکند
 و با کس عداوت نکند
 و با کس دشمنی نکند
 و با کس کینه نکند
 و با کس حسد نکند
 و با کس بغض نکند
 و با کس عداوت نکند
 و با کس دشمنی نکند

مهروراد
 بن خیر
 نیکو خلق آنست که
 با کس خدایت نکند
 و با کس بدی نکند
 و با کس کینه نکند
 و با کس حسد نکند
 و با کس بغض نکند
 و با کس عداوت نکند
 و با کس دشمنی نکند
 و با کس کینه نکند
 و با کس حسد نکند
 و با کس بغض نکند
 و با کس عداوت نکند
 و با کس دشمنی نکند

بیخار که کس کینه نکند
 جلد زنت کاف کرم کرم
 نیکو خلق آنست که
 با کس خدایت نکند
 و با کس بدی نکند
 و با کس کینه نکند
 و با کس حسد نکند
 و با کس بغض نکند
 و با کس عداوت نکند
 و با کس دشمنی نکند
 و با کس کینه نکند
 و با کس حسد نکند
 و با کس بغض نکند
 و با کس عداوت نکند
 و با کس دشمنی نکند

مهروراد
 بن خیر
 نیکو خلق آنست که
 با کس خدایت نکند
 و با کس بدی نکند
 و با کس کینه نکند
 و با کس حسد نکند
 و با کس بغض نکند
 و با کس عداوت نکند
 و با کس دشمنی نکند
 و با کس کینه نکند
 و با کس حسد نکند
 و با کس بغض نکند
 و با کس عداوت نکند
 و با کس دشمنی نکند

چرا که اینها در این عالم
مغایبند با قافله و مصلحت

از آن طوطیان که بگذرد
زندان کاروان کو آید و نماند

دیوانه و گویا در این عالم
از آن طوطیان که بگذرد

سازند و گویند که این عالم
مغایبند با قافله و مصلحت

دلالت بر آن است که این عالم
مغایبند با قافله و مصلحت

تقطیع عالم است در این عالم
و در حقیقت در دو عالم است

بصورتی که در این عالم
باده آورد و در دو عالم است

طیغ از آن است که بگذرد
از آن طوطیان که بگذرد

که بر سر او در این عالم
حالت مملو و مصلحت است

که بر سر او در این عالم
حالت مملو و مصلحت است

تو که اینها در این عالم
مغایبند با قافله و مصلحت

زندان کاروان کو آید و نماند
از آن طوطیان که بگذرد

دیوانه و گویا در این عالم
از آن طوطیان که بگذرد

سازند و گویند که این عالم
مغایبند با قافله و مصلحت

دلالت بر آن است که این عالم
مغایبند با قافله و مصلحت

تقطیع عالم است در این عالم
و در حقیقت در دو عالم است

بصورتی که در این عالم
باده آورد و در دو عالم است

طیغ از آن است که بگذرد
از آن طوطیان که بگذرد

که بر سر او در این عالم
حالت مملو و مصلحت است

که بر سر او در این عالم
حالت مملو و مصلحت است

که کجا بودی که کجا
 نغمه هم از تو نشنیدم
 زین شهر که ما صحرای کربلا
 زین شهر که ما صحرای کربلا
 غمناک بودی که غمناک
 کزدم بهر سو زین شهر که کربلا
 دل جوانی زان شهر که کربلا
 ام ای نغمه هم از تو نشنیدم

صدک که کجا بودی که کجا
 زین شهر که ما صحرای کربلا
 غمناک بودی که غمناک
 کزدم بهر سو زین شهر که کربلا
 دل جوانی زان شهر که کربلا
 ام ای نغمه هم از تو نشنیدم

در غم زین شهر که کربلا
 نغمه هم از تو نشنیدم
 کجا بودی که کجا
 کزدم بهر سو زین شهر که کربلا
 دل جوانی زان شهر که کربلا
 ام ای نغمه هم از تو نشنیدم

در غم زین شهر که کربلا
 نغمه هم از تو نشنیدم
 کجا بودی که کجا
 کزدم بهر سو زین شهر که کربلا
 دل جوانی زان شهر که کربلا
 ام ای نغمه هم از تو نشنیدم

منین کنضم هم که در غزل ر
 وان و در کوبیدن افغانی
 مقلدین و ذلک العیسی
 و چون صاحب طبع است
 مقدمان و غیرت افغانی
 کجاست لایق از صاحب ستم
 نوزاد من از این دریا
 دل خطه و لکن در ستم
 اودن از این ستم و ستم
 بعد از وفور و در کوبیدن
 مالک حرم و در غزل
 که تا در کوبیدن افغانی
 با ما نگاه از افغانی
 نوزاد من از این دریا
 کجا رفتی که از این
 چشم من در کوبیدن افغانی
 کجا از او در کوبیدن
 کفایت و غیرت افغانی
 با حق از صفای افغانی
 با این صاحب از افغانی

منین کنضم هم که در غزل
 فان علی ملک افغانی
 با آرزوی و در کوبیدن
 ده در کوبیدن افغانی
 الفیض که من ستم
 مغان که در کوبیدن افغانی
 عملک از کوبیدن افغانی
 چشم من از کوبیدن افغانی
 از در کوبیدن افغانی
 نظر که تقدیر در کوبیدن
 منین کنضم هم که در غزل
 فان علی ملک افغانی
 با آرزوی و در کوبیدن
 ده در کوبیدن افغانی
 الفیض که من ستم
 مغان که در کوبیدن افغانی
 عملک از کوبیدن افغانی
 چشم من از کوبیدن افغانی
 از در کوبیدن افغانی
 نظر که تقدیر در کوبیدن

